

آیا فعل لطف بر خداوند واجب است؟

شیخ مفید با پذیرش دیدگاه شیخ صدوق که می گوید: خدا به عدل به آدمی فرمان می دهد، ولی با چیزی بهتر از عدل، یعنی عنایت و لطف، با او رفتار می کند، مفهوم لطف را یک گام پیش تر می برد.



شیخ مفید با پذیرش دیدگاه شیخ صدوق که می گوید: خدا به عدل به آدمی فرمان می دهد، ولی با چیزی بهتر از عدل، یعنی عنایت و لطف، با او رفتار می کند، مفهوم لطف را یک گام پیش تر می برد.

چکیده

«لطف»، به عنوان یکی از قاعده های مهم و تأثیرگذار در علم کلام، عبارت است از هر آنچه که مکلف با آن، به انجام فعل طاعت نزدیک، و از معصیت دور گردد و در اصل توان مکلف بر انجام فعل، دخیل نبوده و به حد اجبار نرسد. معتزله از طرف داران این قاعده هستند و اکثر آنان فعل لطف را بر خداوند واجب می دانند. اشاعره در مقابل، منکر این قاعده هستند و اساساً چیزی را بر خداوند واجب ندانسته و به تبع، لطف را نیز بر خداوند واجب نمی دانند. اکثر علمای امامیه، قایل به وجوب لطف بر خداوند هستند و مسائلی مانند وجوب نبوت و وجوب وجود امام معصوم در هر عصر و زمان را با آن اثبات می کنند. کاربرد این قاعده در علم کلام گسترده بوده و کسانی که قایل به وجوب لطف هستند، وجوب تکلیف شرعی، حسن آلام ابتدایی، وجوب وعده و وعید، وجوب عصمت انبیا، وجوب بعثت انبیا و وجوب نصب امام را با این قاعده اثبات می کنند. آیات فراوانی از قرآن وجود دارد که به غایت و مبادی لطف اشاره دارد، اما اکثر آنها دلالت بر وجوب لطف بر خداوند ندارد. روایات فراوانی در باب بعثت انبیا و خالی نبودن زمین از حجت خدا وجود دارد که دلالت بر لطف بودن این افعال از جانب خدای متعال می کند، اما دلالت بر وجوب این افعال و وجوب هرگونه لطف به گونه عام از جانب خداوند متعال ندارد. روش پژوهش تحلیلی - توصیفی می باشد.

کلیدواژه ها: قاعده، لطف، وجوب، آیات، روایات.

مقدمه

از دغدغه های نخستین بشر این بوده است که ارتباط خدا با انسان بر چه اساسی است؟ آیا او قهاری جبار است که همچون سایر جباران در پی اسارت انسان است یا حکیمی لطیف است که جهان جلوه درخشش وجود اوست و انسان ها پرتوهایی از وجود او می باشند و این رهگذری است که آدمی مشمول لطف و رحمت الهی قرار گیرد؟ بیان قرآن و سنت، دیدگاه دوم را تأیید می کند و شاید همین امر، انگیزه شکل دادن قاعده ای را در اندیشه اهل دقت و نظر با نام «قاعده لطف فراهم نموده است. به هرروی، یکی از اصول و قواعد مهم در علم کلام، قاعده لطف است که پس از قاعده «حسن و قبح عقلی، مهم ترین قاعده کلامی به شمار می رود و غرض از طرح این قاعده در علم کلام، اثبات این مطلب است که افعال خداوند مبتنی بر عدل و حکمت بوده است؛ ازاین رو، بر مبنای کسانی که وجوب لطف را از باب حکمت می دانند، قاعده لطف ارتباط مستقیم با مسئله حکمت و عدل خداوند سبحان پیدا می کند. متکلمان عدلیه بسیاری از آموزه ها و عقاید دینی را براساس آن اثبات کرده اند و اکثر قریب به اتفاق متکلمان عدلیه طرفدار قاعده لطف بوده اند.

این قاعده در بسیاری از کتاب های قدما و متأخران مطرح شده است؛ ازجمله ابوالحسن اشعری در کتاب مقالات الاسلامیین و همچنین قاضی عبدالجبار معتزلی در دو کتاب شرح اصول خمس (1422ق، ص 351-355) و المغنی (بی تا، ج 13، ص 223-226) به طور مفصل به بحث از این قاعده و جوانب آن پرداخته اند. در کتب کلامی اصلی مانند کشف المراد (علامه حلی، 1382، ص 106)، شرح مقاصد (تفتازانی، 1409ق، ج 4، ص 312)، و اوائل المقالات (مفید، 1413ق - الف، ص 59) و دیگر کتب کلامی، درباره اصل این قاعده مطالب گسترده ای وجود دارد، اما هیچ کدام به دلیل نقلی و به عبارتی، به مبانی و منشأ قرآنی و روایی آن اشاره ای نکرده اند. هرچند عده ای با تمسک به برخی آیات، سعی دارند این قاعده را اثبات نمایند و در مقابل، برخی منکر آن هستند (ر.ک: قاضی عبدالجبار، بی تا، ج 13، ص 18-200). در این نوشتار سعی شده است پس از تبیین این قاعده، دیدگاه آیات و روایات نیز مورد بررسی قرار بگیرد تا نظر قرآن و حدیث در مورد این قاعده معلوم شود و مبانی آن مشخص گردد.

تاریخچه قاعده لطف

میان معتزله بغداد و بصره درباره قاعده لطف اختلاف وجود دارد. بصریان معتقد بودند که چون خداوند بار اوامر و نواهی خویش را بر دوش بندگان نهاده است، ناگزیر باید به آنان برای انجام تکلیف کمک کند که این، همان لطف است. معتزله بغداد چون قایل به وجوب فعل اصلح از ناحیه خداوند بودند، خدا را مکلف به یاری کردن بندگان می دانستند. در اساس مکلف بودن

خداوند برای اظهار لطف نیز اختلاف وجود دارد. قاضی عبدالجبار پس از اثبات تکلیف برای انسان، بر این باور است که عدالت اقتضا می کند خداوند به یاری بنده برخیزد و این همان لطف است. شیخ مفید و بغدادیان منکر آن می باشند که این تکلیف خداوند، ریشه در عدالت خدا داشته باشد. شیخ مفید وجوب لطف را از باب جود و کرم می داند نه از باب عدالت. از این رو، در صورت ترک، ظالم نخواهد بود. در نتیجه، می توان گفت: نظریه معتزله متأخر بغداد که در آن لطف ضرورتاً از جود و کرم خداوند صادر می شود، بیش از اندیشه بصری لطف، به معنای ریشه ای این کلمه نزدیک است؛ زیرا معنی بصری لطف کمکی است که خدا غالباً به عنوان دینی که به عدالت دارد انجام می دهد (مکدمورت، 1372، ص 104-112).

لطف در لغت و اصطلاح

واژه «لطف، مصدر است و از دو باب ثلاثی مجرد می باشد. یکی بر وزن فَعَلَ و دیگری بر وزن فَعَّلَ. لُطِفَ با فتح عین الفعل به معنای رفق و مدارا بوده و لُطْف با ضم عین الفعل به معنای دقت و کوچکی و ریز بودن می باشد (ابن منظور، بی تا، ج 9، ص 316). ابن فارس می نویسد: لام و طاء و فاء، اصلی است که دلالت بر رفق و مدارا می کند، همچنین دلالت بر دقت و ریزی در شیء دارد. بنابراین، لطف به معنای مدارا کردن در عمل است. گفته می شود: او به بندگان لطف دارد؛ یعنی نسبت به آنها رؤوف و مهربان است (ابن فارس، 1413ق، ج 5، ص 250).

لطف در اصطلاح متکلمان، از صفات فعل الهی است و مقصود این است که خداوند آنچه که به گرایش مکلفان به طاعت و دوری گزیدن آنان از معصیت کمک می کند در حق آنان انجام داده و این امر، مقتضای عدل و حکمت اوست. برخی نیز مانند شیخ مفید آن را از باب جود و کرم واجب می دانند (مفید، 1413ق - الف، ص 59). شیخ مفید در این معنا آورده است: «اللطف هو ما یقرب المکلف معه من الطاعة و یبعد عن المعصية و لا حظ له فی التمكن و لم يبلغ حد الاجاء (مفید، 1413ق - ب، ص 36)؛ لطف چیزی است که مکلف با آن به طاعت نزدیک و از معصیت دور می گردد و در اصل توان مکلف بر انجام فعل بهره ای نداشته و به حد اجبار نیز نرسد.

مجاری قاعده لطف

اهمیت این قاعده با توجه به مجاری کاربرد آن شناخته می شود. کسانی که قایل به وجوب لطف هستند، با استناد به این قاعده در موارد متعدد، به استدلال نمودن با این قاعده بر مسائلی از الهیات و اثبات آن می پردازند، که از جمله این موارد می توان به مسائل ذیل اشاره نمود:

الف. در بررسی اینکه آیا جعل تکالیف شرعی بر خداوند واجب است یا خیر (ر.ک: ربانی گلپایگانی، 1418ق، ص 115 و 116).

ب. در توجیه موضوع آلام و مصائب ابتدایی آن، به گونه ای که با حکمت و عدل منافات نداشته باشد، به قاعده لطف متوسل می شوند و گفته می شود آلام ابتدایی به دلیل لطف خداوند بر بندگان است و در مقابل آن، عوض و پاداش داده می شود (حلی، 1382، ص 120).

ج. وجوب بعثت انبیاء بر خداوند و همچنین وجوب عصمت انبیا نیز از مصادیق قاعده لطف است (همان، ص 154).

د. در بحث امامت نیز وجوب نصب امام بر خداوند و وجوب وجود امام معصوم در هر عصر و زمان توسط قاعده لطف اثبات می شود (حلی، 1363، ص 203).

ه. لزوم وعده و وعید از طرف خداوند نیز یکی دیگر از مصادیق لطف است که در کتب کلامی به آن اشاره شده است (همان، ص 171).

اقسام لطف

متکلمان «لطف را به دو نوع «محصل و «مقرب تقسیم کرده اند.

هرگاه مکلف، از لطف بهره گیرد و در سایه آن، فعل را انجام دهد، لطف محصل خواهد بود؛ به این معنا که لطف، محصل تکلیف است و باعث شده تکلیف انجام شود. هرگاه لطف، نزدیک کننده عبد به فعل طاعت باشد، خواه آن فعل را انجام دهد یا ندهد، لطف مقرب خواهد بود؛ زیرا نقش آن در این حد بوده است که زمینه هدایت را فراهم نموده و مکلف را به طاعت نزدیک نماید، هرچند ممکن است در اثر سوء اختیار مکلف، آن فعل تحقق نیابد. وجه جامع این دو قسم، داعی بودن و برانگیختن بر انجام

فعل است. اگر لطف محصل باعث شود که فعل طاعت انجام شود، نام آن «توفیق است و اگر باعث شود مکلف معصیتی را انجام ندهد، «عصمت نامیده می شود. «ان اللطف مادعا الی فعل الطاعة، و ینقسم الی ما یختار المكلف عنده فعل الطاعة و لولاه لم یختره و الی ما یکون اقرب الی اختیارها، و کلا القسمین یشمله کونه داعیا (سید مرتضی، 1411ق، ص 186). برخی، فرق دیگری بین این دو قسم قایل هستند. از نظر آنان، لطف مقرب آن است که با غرض از تکلیف سنجیده می شود و لطف محصل با غرض از خلقت. اما چنین فرقی در کلمات متکلمان وجود ندارد و آنچه از عبارات و کلمات آنان به دست می آید، فرق قبلی است (ر.ک: ربانی گلیایانی، 1418ق، ص 101). از نظر امامیه و معتزله، از باب حکمت و یا از باب عدل، و طبق دیدگاه برخی، از باب جود و کرم الهی، لطف بر خداوند واجب است. اشاعره نیز به دلیل انکار حسن و قبح عقلی، منکر وجوب این قاعده هستند.

به نظر می رسد برخی (از متقدمان و متأخران) لطف را به گونه ای تقریر نموده اند که تنها شامل لطف مقرب می باشد. از نگاه این گروه، لطف محدود به دو مرز اصل تکلیف و موضوع الجاء و سلب اختیار می باشد. در نتیجه، اصل تکلیف داخل در لطف نیست، بلکه محقق موضوع آن است؛ زیرا تا تکلیف نباشد طاعت و معصیت نمی باشد و نزدیک کننده و دور کننده از آن تصور ندارد (طالقانی، 1373ق، ص 92).

برای نمونه، می توان به تعریف شیخ مفید از لطف اشاره نمود. ایشان می نویسند: «اللطف ما یقرب المكلف معه الی الطاعة و یبعد عن المعصیه ولاحظ له فی التمكن و لم یبلغ الاجبار (مفید، 1413ق - ب، ص 31)؛ لطف آن است که به واسطه آن، مکلف به طاعت نزدیک و از معصیت دور می شود و در قدرت مکلف بر انجام تکلیف مؤثر نبوده و مایه جبر نمی شود. از بیانی که محقق طوسی (ر.ک: طوسی، 1405ق، ص 342) و ابن میثم بحرانی (بحرانی، 1406ق، ص 117) برای قاعده لطف استفاده نموده اند همین نکته برداشت می شود. اما بیان سید مرتضی - همان گونه که اشاره شد - و همچنین قاضی عبدالجبار، علامه حلی (حلی، 1382، ص 254)، شیخ طوسی (طوسی، 1406ق، ص 70) و تفتازانی (تفتازانی، 1409ق، ج 4، ص 313) به روشنی دلالت بر دو نوع لطف، یعنی محصل و مقرب می نماید. تفتازانی در شرح المقاصد در بیان عقاید معتزله در رابطه با لطف می نویسد: در کلام معتزله لطف عبارت است از آنچه مکلف به واسطه آن، طاعت را چه در جانب ترک (حرام) و چه در جانب انجام واجب اختیار می نماید و یا اینکه نزدیک به آن می گردد و در هر دو صورت، متمکن می باشد (مجبور به فعل یا ترک نمی گردد)؛ پس اگر لطف موجب نزدیک شدن مکلف به انجام واجب یا ترک قبیح گردد، «لطف مقرب نامیده می شود، و اگر موجب تحقق فعل یا ترک گردد «لطف محصل خوانده می شود (همان).

با توجه به آنچه در بالا آمد، می توان گفت: لطف، فعل الهی است که با تکلیف و مکلف مقایسه می گردد. اما بررسی رابطه لطف و تکلیف به فهم دقیق تر از قاعده لطف کمک می نماید.

رابطه تکلیف و لطف

خداوند بر عهده انسان تکلیف نهاده است. هدف از وضع این تکلیف چیست؟

«بررسی چگونگی ارتباط تکلیف و هدف آن، به روشن شدن مسائلی همانند قاعده اصلح، قاعده لطف و مسئله توبه می انجامد. قایلین به جبر در پاسخ به این سؤال، هدف از آفرینش را پاداش دادن به آنانی که خدا خود انتخاب نموده و کیفر دادن به دشمنانی که خود انتخاب فرموده می دانند. معتزله براساس عدل و حکمت خدا، بر این باورند که خیر خود انسان هدف از آفرینش و فرمان دادن به اوست. از ابوالهذیل در این رابطه بیان شده که گفته است: خدا تنها کاری را می کند که شایسته تر (اصلح) برای بندگان او است (مکدمورت، 1372، ص 104). شیخ مفید نیز بر همین باور است. وی می نویسد: «من می گویم که خدای تعالی برای بندگان خود، تا زمانی که مکلف هستند، هیچ کاری نمی کند که اصلح برای ایشان در دین و دنیا باشد. آنان را از هر چیز که برای ایشان شایسته و سودمند است محروم نمی سازد (مفید، 1413ق - الف، ص 59). با این تفاوت که وی بر جود و کرم خدا همپایه عدل او بر استقرار این دیدگاه تأکید می کند و با نفی عبث کاری و بخل و نیازمندی از صفات خدا بر جود و کرم خدا، به عنوان مبنای تکلیف الهی اصرار می ورزد (همان). هرچند در اعتراض به این دیدگاه، تعیین تکلیف برای خداوند متعال عبث و نامعقول دانسته شده است؛ زیرا الزام کننده ای برتر از خدا وجود ندارد که او را به کاری مجبور سازد (مکدمورت، 1372، ص 104).

مسئله لطف خدا که در جهت پرداختن انسان به انتخاب صحیح می باشد، به دنبال این مسئله که خدا چگونه باید عمل کند تا برای بنده اصلح باشد، می آید و با آن ارتباط پیدا می کند (همان، ص 105) و اختلاف مهمی را در دیدهای ایشان نسبت به ارتباط خدا با آدمی آشکار می سازد. در پاسخ به این سؤال، معتزلیان بغداد و بصریان هرچند به نتیجه عملی یکسانی رسیده اند، اما دلایل و مبنای مختلفی را اتخاذ نموده اند. مکتب بغداد با توجه به دیدگاه خود در مسئله اصلح، بر این باورند که چون خدا باید به بهترین مصلحت آدمی عمل کند، تنها مکلف به یاری کردن و لطف به آفریده های خویش است. بصریان بر این

باورند که خدا در آغاز هیچ تکلیفی بر زیر تکلیف قرار دادن انسان ندارد، اما اکنون که بار اوامر خویش را بر دوش انسان نهاده است باید به آنان برای انجام تکلیف یاری کند. ازاین رو، میان بغدادیون و اهل بصره در مکلف بودن خدا برای اظهار لطف اختلافی وجود ندارد، هرچند در اساس، چرایی و مبانی آن اختلاف هست.

از دیدگاه بغدادیان، خدا عادلانه با آدمی رفتار می کند. ولی دلیل آنکه چنین رفتاری دارد، این نیست که بنا بر عدل تکلیف او چنین است، بلکه به جود و کرم خود مجبور به این گونه عمل کردن است. بنابراین، در مکتب بغداد، خدا از آن لحظه که نخست آدمی را آفرید، مکلف است که رعایت مصلحت او را بکند، در صورتی که بصریان می گویند: تکلیف او تنها از زمانی آغاز می شود که به تحمیل تکلیف بر آدمی و واداشتن او به اجرای اوامر خود تصمیم گرفت.

شیخ مفید نیز همانند مکتب بغداد معتقد است: لزوم لطف بر خدا از جهت جود و کرم او می باشد نه عدالت خدا، که اگر چنین نکند ستمکار بوده باشد. شیخ مفید با پذیرش دیدگاه شیخ صدوق که می گوید: خدا به عدل به آدمی فرمان می دهد، ولی با چیزی بهتر از عدل، یعنی عنایت و لطف، با او رفتار می کند، مفهوم لطف را یک گام پیش تر می برد. وی می گوید: مبنای همه حقوق انسان لطف و عنایت خداست؛ چراکه خدا به لطف کردن نسبت به بندگان مبادرت می ورزد و هیچ کس نمی تواند چنان که شایسته است از این بابت سپاس گزاری کند. پس همه حقوق آدمی عبارت از بخشش های الهی است، و لطف اساس و پایه عدل میان خدا و انسان است. درحالی که عبدالجبار و بصریان بر این دیدگاه هستند که عدل الهی عامل وجوب لطف او بر بندگان است. قاضی عبدالجبار می نویسد: ارتباط این با اصل کلی عدل در آن است که خدا می داند که صلاح ما با بعضی از اوامر شرعی ارتباط دارد. بنابراین، باید آنها را به ما بشناساند، و اگر چنین نکند در آنجا متکلف خود قصور کرده است. قصور نکردن در انجام وظیفه به عدل مربوط است (همان، ص 106-107).

مبانی قاعده لطف از نگاه متکلمان

یکی از عناوین و موضوعاتی که بر مسئله حسن و قبح عقلی مترتب شده است و از ثمرات آن به شمار می رود، قاعده لطف می باشد. غایت مندی و وجود غرض در افعال الهی، مسئله شرور و مصیبت ها و حکمت خداوند، عدل الهی، و تکلیف به مالایطاق از دیگر امور مترتب و اثرپذیر از مسئله حسن و قبح عقلی به شمار می روند.

ازاین رو، می توان گفت: انگیزه طرح قاعده حسن و قبح عقلی، یعنی اثبات عادلانه و حکیمانه بودن افعال خدا و تنزه او از قبایح و اینکه خداوند سبحان آنچه را عقل نیکو و لازم می داند ترک نمی کند، سبب طرح مسئله لطف گردیده است (ربانی گلپایگانی، 1418ق، ص 23). غالب کسانی که قایل به حسن و قبح عقلی شده اند و آن را پذیرفته اند (نظیر معتزله و امامیه)، این قاعده را نیز پذیرفته و آن را جزء امور مسلم و حتمی شمرده اند. در تقریر این اصل و قاعده و بیان پیوند آن با مسئله حسن و قبح، میان کسانی که قاعده لطف را پذیرفته اند اختلاف است؛ به این معنا که هر گروه به نحوی بر آن استدلال کرده اند. ازاین رو، می توان در جمع بندی آنها ادعا کرد که از دو راه اساسی و اصلی مسئله لطف مطرح شده است.

دسته ای از طرف داران این دیدگاه از طریق حکمت خداوند، لطف را واجب می دانند؛ ازجمله شیخ مفید که به این دلیل تمسک نموده است. به این بیان که غرض خدا از آفرینش انسان ها همان گونه که خود بیان نموده، عبادت و اطاعت از اوست، و لطف موجب تحقق این غرض می باشد و به عبارت دیگر، عدم تحقق لطف موجب اخلاص به غرض می گردد، درحالی که نقض غرض از فرد حکیم قبیح و دور است؛ ازاین رو، تحقق آنچه لطف است برای محقق شدن غرض خدا، بر پروردگار لازم می باشد. شیخ مفید در کتاب اوائل المقالات دلیل بر لطف را جود و کرم خداوند می داند، برخلاف کتاب نکت الاعتقادی که از باب نقض غرض تکلیف آن را واجب می داند (ر.ک: مفید، 1413ق - الف، ص 64). البته مراد از وجوب لطف به دلیل جود و کرم خداوند این است که چنین فعلی حسن است و با کمال فاعل آن سازگاری دارد و ترک چنین فعلی با کمال ذاتی فاعل (خداوند) منافات دارد و قبیح است که از او صادر شود و معنای وجوب بر خداوند هم چیزی جز این نیست. بنابراین، مقصود از وجوب یک فعل بر خدا، آن است که اگر چنین فعلی از مخلوق با همه نقایص آن صادر شود، آن مخلوق مستحق ذم خواهد بود؛ پس لامحاله چنین فعلی از خالق با کمالاتی که دارد قطعاً صادر نخواهد شد.

سیدمرتضی نیز لطف را از باب حکمت خداوند لازم می داند، به گونه ای که اگر لطف نکند نقض غرض تکلیف لازم می آید. مرحوم سید دو دلیل برای وجوب لطف بیان می کند:

1. اگر کسی شخص دیگری را به طعام دعوت کند و غرضش هم این است که به او نفع برساند و می داند که اگر با نرمی و ملایمت با او صحبت کند یا فرزند خودش را برای دعوت بفرستد و یا کارهای نظیر اینکه مشقت نداشته باشد، او اجابت دعوت می کند و اگر چنین کارهایی انجام ندهد اجابت نخواهد کرد، بر او واجب است که این کارها را انجام دهد، مادامی که از اراده خود بر دعوت عدول نکرده باشد و اگر این افعال را انجام ندهد، مستحق ذم و ملامت می شود. همین دلیل در مورد خداوند و

بندگان هم صادق است و لطف را واجب می کند.

2. اگر انسان اراده کند که کاری انجام دهد لازمه آن این است که هر کاری که آن فعل با آن انجام می شود و کامل می شود نیز انجام دهد همان گونه که اگر کسی بخواهد فرزندش علم بیاموزد، باید کارهایی را که با انجام آن این فعل کامل و تمام می شود انجام دهد. بنابراین، اگر غرض خداوند از تکالیف، رسیدن بندگان به ثواب است و خداوند می داند که بندگان طاعت را انجام نمی دهند مگر اینکه فعلی را انجام دهد که ما آن را «لطف می نامیم، در این هنگام، لطف واجب می شود. پس مرحوم سید نیز با دو دلیل که برگشت آن به حکمت خداوند است، لطف را بر خداوند واجب می داند.

عده ای از علمای متأخر که قایل به وجوب لطف هستند، به گونه ای دیگر استدلال می کنند:

از نظر آنها، لطف عبارت است از رحمانیت و رحیمیت خداوند که این دو صفت ناشی از کمال مطلق خداوند است که عین ذات اوست؛ زیرا طبق نظر امامیه صفات خداوند عین ذات اوست، و این دو صفت منفک از ذات خداوند نیستند؛ بنابراین، از ناحیه فاعل مقتضی موجود است و مانع مفقود، اما از ناحیه قابل که عباد هستند، آنها نیز مستحق و مستعد لطف وجود و کرم هستند و مقتضای کمال مطلق داشتن خداوند لزوم افاضه لطف بر بندگان است؛ زیرا در ساحت خداوند نقص و بخل وجود ندارد و چهل نسبت به مستحقان لطف نیز ندارد. بنا بر این نظر، وجوب لطف، به معنای فلسفی آن خواهد بود؛ یعنی لزوم و استحاله انفکاک آن از ذات خداوند.

در مقابل این دیدگاه، اشاعره، قاعده یادشده را به خاطر مبتنی بودن آن بر حسن و قبح عقلی، از اساس نپذیرفته اند. آنها معتقدند: مقتضی مدح و ذم بودن یا ثواب و عقاب داشتن هیچ فعلی به خودی خود نیست، و شارع هست که چنین خاصیتی به افعال می دهد؛ از این رو، حسن بودن لطف و به تعبیری، قبیح بودن عدم لطف امری نیست که انسان به آن آگاهی و شناخت یابد؛ چراکه تنها معیار سنجش حسن و قبح، امر و نهی الهی است، و هر فعلی تنها با امر و نهی شارع چنین خاصیتی پیدا می کند (جرجانی، بی تا، ج 8، ص 181-184). در نتیجه، مبتنی بودن این قاعده با این تقریر، بر حسن و قبح عقلی، اشاعره را وادار به نفی کلی آن نموده است. اما اگر این قاعده توسط آیات و روایات استفاده شود، آیا اشاعره هم معتقد به آن می گردند؟ قاضی عبدالجبار معتقد است: در میان گذاشتن این قاعده با اشاعره بی فایده است. وی دلیل این ادعای خود را مسئله اختیار انسان و دیدگاه اشاعره در رابطه با آن می داند و می نویسد: با توجه به اینکه حقیقت لطف عبارت است از امری که با تحقق آن مکلف فعل یا ترک را برمی گزیند و یا به انتخاب فعل یا ترک نزدیک می گردد، و این گروه (اشاعره) نظریه اختیار را باطل می دانند، سخن گفتن با آنان درباره لطف وجهی ندارد (قاضی عبدالجبار، 1422ق، ص 519 و 520).

آیات دال بر قاعده لطف

استدلال به آیات قرآن، به زمان پیامبر و صحابه و بعد از آن به دوران خلفا و تابعین برمی گردد، به گونه ای که برای پاسخ به شبهات یا اثبات یک نظریه، آیه ای از قرآن بیان می شد. بسیاری از اصول و قواعد عقلی، به نحوی در آیات و روایات ذکر شده اند، ولی در آنها به کبرا و مبادی و اهداف و لوازم آن اشاره شده و چنین نیست که مانند کتب کلامی و استدلالی، مطالب در قالب قیاس و شکل منطقی بیان شود. قاعده لطف نیز به عنوان یک قاعده عقلی از سوی متکلمان مطرح شده است و نقض و ابرام هایی پیرامون آن وجود دارد. آیاتی که می توان با آنها بر وجوب لطف استدلال کرد بسیارند که در اینجا به تعدادی از آنها اشاره می شود. توجه به این نکته ضروری است که اگر بپذیریم اصل نبوت با قاعده لطف اثبات می شود، دیگر نمی توان با آیات و روایات به صورت مستقل بر قاعده لطف استدلال نمود؛ زیرا لازمه آن دور است. بنابراین، یا باید آیات و روایات دال بر لطف را ارشاد به حکم عقل بدانیم و یا اینکه در آیات و روایات به نوعی استدلال عقلی مطرح شده باشد.

منابع

ابن فارس، احمد، 1413ق، معجم مقاییس اللغة، بیروت، دارالفکر.

ابن منظور، محمد بن مكرم، 1406ق، لسان العرب، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

اشعری، ابوالحسن، 1400ق، مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، آلمان، فرانس اشتاینر.

بحرانی، ابن میثم، 1406ق، قواعد المرام، قم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی.

تفتازانی، سعدالدین، 1409ق، شرح المقاصد، قم، شریف الرضی.

جرجانی، میرسید شریف، بی تا، شرح المواقف، قم، شریف الرضی.

حلی، حسن بن یوسف، 1363، انوار الملکوت فی شرح الیاقوت، قم، شریف الرضی.

حلی، حسن بن یوسف، 1382، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.

ربانی گلپایگانی، علی، 1418ق، قواعد الکلامیه، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.

سید مرتضی، 1411ق، الذخیره فی علم الکلام، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.

شاکر، محمد تقی و رضا برنجکار، 1391، «امامت و خاتمیت از دیدگاه قرآن و روایات، کتاب قیم، ش 6.

صدوق، محمد بن علی، 1417ق، علل الشرایع، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.

طالقانی، نظر علی، 1373ق، کاشف الاسرار، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.

طباطبائی، سید محمد حسین، 1417ق، تفسیر المیزان، قم، جامعه مدرسین.

طوسی، محمد بن حسن، 1406ق، الاقتصاد فیما يتعلق بالاعتقاد، بیروت، دارالاضواء.

طوسی، نصیرالدین، 1405ق، تلخیص المحصل، بیروت، دارالاضواء.

قاضی عبدالجبار، بی تا، المغنی فی ابواب التوحید و العدل، قاهره، دارالمصریه.

قاضی عبدالجبار، 1422ق، شرح الاصول الخمسه، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

قمی، علی بن ابراهیم، 1367، تفسیر قمی، قم، دارالکتاب.

کلینی، محمد بن یعقوب، 1389ق، اصول کافی، تهران، اسلامیه.

مجلسی، محمد باقر، بی تا، بحار الانوار، تهران، دارالکتب الاسلامیه.

مفید، محمد بن محمد بن نعمان، 1413ق - الف، اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات، قم، المؤتمر العالمی للشیخ المفید.

مفید، محمد بن محمد بن نعمان، 1413ق - ب، النکت الاعتقادیه، قم، المؤتمر العالمی للشیخ المفید.

مکدمورت، مارتین، 1372، اندیشه های کلامی شیخ مفید، ترجمه احمد آرام، تهران، دانشگاه تهران.

موسوی، سید جمال الدین، 1390، قاعده لطف و بررسی مبانی آن در آیات و روایات، پایان نامه کارشناسی ارشد، قم، دانشکده علوم حدیث.

سید جمال الدین موسوی: کارشناس ارشد علوم حدیث گرایش کلام.

محمد تقی شاکر اشتیجه: دانشجوی دکتری کلام امامیه دانشگاه قرآن و حدیث.

معرفت - سال بیست و دوم - شماره 195